

اقبال لاهوری، نریمان پارسی

و صعود سلطنت پهلوی

عبدالله شهبازی

در فصلنامه تاریخ معاصر ایران (سال اول، شماره اول، بهار ۱۳۷۶) مجموعه‌ای از مکاتبات علامه محمد اقبال لاهوری و غلامعباس آرام و نامه‌گ. ک. نریمان منتشر شد که برای شناخت فضای فکری و سیاسی دوران تاریخی صعود و اقتدار سلطنت پهلوی از اهمیت خاصی برخوردار است.

در جستار حاضر، نخست به تجدید چاپ اسناد مهم و ارزشمند فوق مبادرت می‌ورزیم و سپس می‌کوشیم تا تصویری مجمل از مسایل عمده مطروحه در این مکاتبات را ارائه دهیم و با زندگی و اندیشه‌های گ. ک. نریمان، اندیشمند برجسته پارسی که برای ما ناشناخته مانده است، آشنا شویم. آنگاه مطالب مندرج در نامه‌های اقبال و نریمان را می‌کاویم و به زندگی غلامعباس آرام و چگونگی رابطه او با اقبال می‌پردازیم.

مجموعه مکاتبات اقبال و آرام، که در مجموعه اسناد شخصی غلامعباس آرام به دست آمده و اصل آن در مرکز اسناد موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران نگهداری می‌شود، شامل چهار نامه از اقبال، در پاسخ به نامه‌های آرام، است و نامه‌ای از گ. ک. نریمان به اقبال که آن را به ضمیمه آخرین نامه خود برای آرام ارسال داشته است. متن نامه‌های فوق، که به وسیله آقای حسینعلی نوذری به فارسی ترجمه شده، به شرح زیر است:

[نامه اول اقبال لاهوری به غلامعباس آرام]

۲۰ ژوئن ۱۹۳۲

دکتر سر محمد اقبال و کیل حقوقی - لاهور

آقای آرام عزیز

به منشی‌ام گفته‌ام که چند تا از آثارم را برایتان ارسال نماید و امیدوارم به عنوان هدیه‌ای از جانب من آنها را بپذیرید. شش گفتار کتابی بسیار فنی است و مستلزم آشنایی زیاد با برخی از پیشرفته‌ترین مفاهیم علوم و فلسفه جدید. اما از آنجا که به تصوف و فلسفه دینی علاقمند هستید، امیدوارم آن را چندان خسته کننده نیابید. سایر آثاری که برایتان می‌فرستم می‌تواند برای درک اهداف کتاب فوق مفید واقع گردند.

درباره تصوف اگر کتاب *قوت القلوب* ابوطالب مکی به زبان عربی را خوانده باشید، یکی از قدیمی‌ترین آثار درباره تصوف و بی‌نهایت آموزنده است. کتاب بعدی *کشف المحجوب* اثر سید علی هجویری از عرفای بزرگ لاهور است که اصلیت وی به غزنه باز می‌گردد. ترجمه فشرده‌ای از این کتاب به زبان انگلیسی توسط دکتر نیکلسون در کمبریج به چاپ رسید. بنظر من این کتاب را می‌توان از طریق لوزاک تهیه نمود. *لمعات* عراقی شاعر را نمی‌توان بدون [مطالعه] *فتوحات مکیه* محی‌الدین عربی بطور کامل درک نمود. در زمینه شعر، کتاب *گلشن راز* محمود شبستری را داریم. ترجمه انگلیسی این کتاب نیز موجود است. در کتاب *زبور عجم*، که برایتان می‌فرستم، شعری خواهید یافت موسوم به "گلشن راز جدید" که در پاسخ به شعر محمود [شبستری] سروده شده. و بالاتر از همه مثنوی رومی [مولوی] است که شخصاً آن را بر هر کتاب دیگر ترجیح می‌دهم. دکتر نیکلسون ترجمه کامل انگلیسی کل کتاب را همراه با متن اصلی فارسی آن، که پس از مقابله با نسخه خطی مکشوفه در مصر با دقت و وسواس زیاد تصحیح نموده بود، به چاپ رساند. نسخه خطی مذکور پنجاه سال پس از مرگ رومی نوشته شده و احتمالاً قدیمی‌ترین نسخه موجود است. کتاب *فیه ما فیه* رومی توسط آقای عبدالمجید، لیسانسیه ادبیات از دریاباد ناحیه بارابانکی (از ایالات متحده هند)، تصحیح شد و به چاپ رسید. مطمئنم اگر به وی نامه بنویسید یک نسخه برایتان ارسال خواهد نمود. مثنوی رومی هنوز در هند خوانندگان زیادی دارد و یکی از پر فروش‌ترین کتابها در هند است.

بعضی از اشعار رومی مشهور به *دیوان شمس* نیز توسط نیکلسون به انگلیسی ترجمه شده. تقریباً تمام کتب فوق‌الذکر از طریق لوزاک قابل تهیه است.

ارادتمند - محمد اقبال

[نامه دوّم اقبال لاهوری به غلامعباس آرام]

۲۷ ژوئن ۱۹۳۲

دکتر سر محمد اقبال وکیل حقوقی - لاهور

آقای آرام عزیز

با تشکر فراوان از نامه‌تان که لحظه‌ای پیش به دستم رسید. بله، من بخش‌هایی از کتاب میر ولی‌الله راجع به حافظ را خوانده‌ام. وی محقق خوبی در زبان فارسی است و به عنوان شارح خوب کار کرده است؛ ولی اعتراف می‌کنم که اعتقاد چندانی به تفسیر شعر ندارم. چند سال پیش شخصی [دیوان] حافظ را به زبان پنجابی ترجمه کرد و من آن ترجمه را بیش از هر تفسیر دیگری که در هند راجع به حافظ نوشته شده بود پسندیدم. با این حال تفسیر ولی‌الله در کل تفسیر خوبی است. در خصوص پیام شرق و کتاب اردو زبان درباره نوشته‌های خودم، سعی خواهم کرد در صورتی که نسخی از آنها در اینجا موجود باشد گیر بیاورم و برایتان بفرستم. کتاب اردو مدتها پیش به رشته تحریر درآمده بود و تا آنجا که به خاطر دارم صرفاً شرحی درباره نوشته‌های اردو زبان من به دست می‌دهد. یک ماهنامه محلی قرار است برای شماره اکتبر خود ویژه‌نامه‌ای تحت عنوان «ویژه‌نامه اقبال» به چاپ رساند. این ویژه‌نامه حدود ۴۰۰ صفحه خواهد بود و منحصراً به آثار من اختصاص خواهد داشت. پیگیری می‌کنم تا پس از انتشار نسخه‌ای از آن برایتان ارسال شود.

یادداشت...^۱ را دیدم و با شما موافقم. هیچ یک از طرفین را نباید سرزنش کرد. مسلمانان هند عملاً از سال ۱۸۵۷^۲ به این طرف در زندان به سر برده‌اند. اکنون امور سریعاً در حال تغییر و تحول است. اینک راه‌های تجاری به منافع عظیم اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آسیای میانه و آسیای غربی خواهد انجامید. لیکن تبلیغاتی که در حال حاضر، بویژه در مطبوعات هند، جریان دارد بر ضد ایران است. تبلیغات مبنی بر اینکه سفر تاگور به ایران در راستای گسترش و تحکیم پیوندهای آریایی بین هندوها و ایرانیان صورت گرفته است (البته این تفسیری است که مطبوعات هند از سفر تاگور به ایران به عمل آورده‌اند) همراه با تبلیغات مبنی بر آمادگی ایران برای گرویدن به آئین زرتشتی و نیز گرایش‌های

1. Zoroastrian

از سال ۱۹۲۳ به عنوان «نشریه اتحادیه پارسیان در بریتانیای کبیر» منتشر می‌شد.

۲. سال انقلاب بزرگ هندوستان معروف به «موتینی».

ضد اسلامی اشخاص به اصطلاح ملی گرای ایرانی - که در نوشته‌هایشان می‌توان به اشارات و تلویحات ضد اسلامی برخورد - جملگی دست به دست هم داده و لطمه‌های سیاسی بیشماری بر ایران وارد می‌سازد، و ممکن است در آینده به عواقب سوء و ناگواری بینجامد. آینده آسیا در گرو اتحاد کشورهای آسیای میانه و آسیای غربی است؛ اعم از آنهایی که مسلمان هستند یا نیستند. ظهور اسلام صرفاً دیوار حائلی شد بین آسیا و اروپا. با نابودی ناوگان دریایی عثمانیها در نبرد ناواران و مرگ تیپو در سال ۱۷۹۹ علائم سقوط و فروپاشی این دیوار حائل آشکار شد. پیامد آن سلطه غرب بر آسیا بود. مطبوعات هند این مودی‌گری را به منظور مقابله با آنچه به تقلید از اروپائیان آن را "پان اسلامیسیم" می‌نامند به راه انداخته‌اند؛ چیزی که جز در تصورات و نوشته‌های کسانی که این عبارت را برای نشان دادن خطری موهوم از جانب اسلام برای اروپا ابداع کرده‌اند، هرگز وجود خارجی نداشته است. این طرح صرفاً برای توجیه تهاجم خود [اروپائیان] به کشورهای اسلامی بود. مایه بسی تأسف است که نسل جوان مسلمان در هند و دیگر کشورها تاریخ کشورهای خود را از اروپائیان می‌گیرند؛ [در حالی] که نوشته‌های آنان جز تبلیغات سیاسی، و بعضاً مستتر در آثار برجسته‌ای که علی‌الظاهر کاملاً بی‌ضرر می‌نمایند، چیز دیگری نیست. زمان آن رسیده که ملل آسیا، بویژه مسلمانان آسیا، به مطالعه دقیق کل تاریخ آسیا اقدام نمایند. این اقدام به تنهایی موجب خواهد شد تا آنان بتوانند به ارزیابی درستی از نقش آن نیروهای تاریخی و اقتصادی برسند که امروزه در کار تکوین حیات کشورهای آسیایی است.

تاگور بی‌انصافی دیگری نیز در حق مسلمانان هند روا داشته است. وی به مسلمانان بین‌النهرین گفت تا برای آزادی هند مسلمانان هند را به همکاری با هندوها ترغیب نمایند. یک پژوهشگر ژرف‌نگر در سیاست هند به خوبی واقف است که "آزادی کامل" در شرایط کنونی به‌هیچوجه مطلوب هندوها نیست و نمی‌تواند باشد. تنها هدف وی تأمین سیطره کامل بر سرنوشته‌های هند و حفظ حضور سرنیزه‌های بریتانیا در جهت حمایت از خود است. این است منظور وی از آزادی. و این آزادی صرفاً به معنی تغییر اربابان برای اقلیت‌های هند است.

با امید به سلامت شما

ارادتمند

محمد اقبال

[نامه سوّم اقبال لاهوری به غلامعباس آرام]

۵ ژوئیه ۱۹۳۲

دکتر سر محمد اقبال وکیل حقوقی، لاهور

آقای آرام عزیز

با تشکر از نامه‌تان که امروز آن را خواندم. متأسفم به اطلاع‌تان برسایم بریده نشریاتی را که در نامه آخر خود به آنها اشاره کرده بودم، در اختیار ندارم. گمان می‌کنم آقای نریمان، روزنامه‌نگار پارسی بمبئی، را بشناسید. وی مخالف تبلیغات پارسیان در خصوص بازگشت ایران به آئین زرتشتی است و گه‌گاه به مقابله و ردّ آن می‌پردازد. در صورتی که بریده‌های بیشتری از جرید از وی دریافت نمایم، با کمال مسرت آنها را برایتان ارسال خواهم نمود. بعضی اوقات مسلمانان ایرانی نیز همین تبلیغات را در شهرهای هند به راه می‌اندازند؛ برای نمونه، در کراچی که شمار پارسیان در آنجا بسیار زیاد است. سال گذشته یکی از این آقایان در کراچی بود. فکر می‌کنم نشریه بمبئی کرونیکل بود که مطلبی در ارتباط با دیدار تاگور نوشت و هدف واقعی این دیدار را فاش ساخت؛ یعنی گسترش پیوندهای آریایی بین هندوئیسم و ایران. "گسترش پیوندهای آریایی" ظاهراً تعبیر بی‌ضرری است، لیکن ما مسلمانان هند این چیزها و گرفتاری‌ها یا نتایج سوء آنها را بهتر از بیگانگان درک می‌کنیم. وانگهی پناهندگان ایرانی در آلمان نیز سرگرم برخی اقدامات بسیار مشابه بوده‌اند. در حال حاضر از فعالیت‌های آنان اطلاعی ندارم، لیکن فعالیت‌های سابق آنان که نتایجش در شکل آثار چاپ شده در هند یافت می‌شود در همان راستا جریان داشت. تنها همین چند روز پیش که سرگرم تهیه سئوالات امتحاتی زبان و ادبیات فارسی برای دوره فوق لیسانس دانشگاه پنجاب بودم، دستیارم یک متن فارسی از نشریه *ایران‌شهر* یا *کسری* برایم آورد. نویسنده مقاله یک نفر ایرانی بود که عقیده داشت ایران به زور به اسلام گروید. نظر دستیارم این بود که مقاله مذکور را برای ترجمه به انگلیسی به دانشجویان فوق لیسانس خود بدهیم. البته من آن را رد کرده و متن دیگری انتخاب کردم. این آقایان ایرانی یا کاملاً نسبت به تاریخ کشور خود جاهل‌اند یا بازیچه دست سیاست‌بازان و تبلیغاتچی‌های اروپایی هستند که تنها هدف‌شان این است که کشورهای مسلمان احساس همدلی با یکدیگر را از دست بدهند. کشورهای مسلمان نمی‌توانند از یکدیگر غافل بمانند زیرا هنوز تهاجم اروپا متوقف نشده است. شاید امروز بیش از هر وقت دیگر به احساس همدلی یکدیگر نیازمندند. به‌زعم من، این قبیل تبلیغات با توجه به این واقعیت به راه افتاده است که گسترش راه‌های جدید در آسیا پیوند میان کشورهای مسلمان را بیش از هر وقت دیگر

مستحکم می‌سازد. هدف آن است تا از هرگونه امکان اعتلاء اسلام در عصر حاضر، که سقوط امپریالیسم اروپا قطعی است، ممانعت به عمل آید. گسترش اسلام بویژه از این جهت مایه خشم و رنجش شده است که اسلام حداقل یکی از رقبای اروپا در آسیا به‌شمار می‌رود. و هندوها نیز، نظر به اهداف و مقاصد تجاری خاص خود، به این قبیل تبلیغات کشورهای مسلمان علاقه خاصی نشان می‌دهند.

اخبار اروپائیان درباره اصلاحات ترکیه در سطح مطبوعات هند با تیرهای درشت به چاپ می‌رسد بلکه از این طریق به مسلمانان هند القاء کنند که [در ترکیه] اسلام جای خود را به ترکها می‌سپارد. حمایت از امان‌الله نه به خاطر اصلاحات وی در افغانستان بلکه به این دلیل بود که فکر می‌کردند اصلاحات وی در جهت کنار زدن اسلام از افغانستان است. تردیدی ندارم که حداقل تا حدودی مسئول سقوط امان‌الله و انقلاب افغان همین تبلیغات بود.

اگر زمانی شخصاً شما را ملاقات کنم جزئیات بیشتری راجع به طرح‌های شیطانی مطبوعات هند برایتان خواهم گفت. لطفاً این نامه را کاملاً محرمانه تلقی فرمائید. البته می‌توانید آن را به جناب سرکنسول نشان دهید.

ارادتمند

محمد اقبال

[نامه چهارم اقبال لاهوری به غلامعباس آرام]

۱۳ ژوئیه ۱۹۳۲

دکتر سر محمد اقبال و کیل حقوقی، لاهور

آقای آرام عزیز

با سپاس از نامه‌تان، مطالب بیشتری را برای مطالعه شما ضمیمه می‌نمایم. مراسله آقای نریمان کاملاً محرمانه است و باید محرمانه نیز تلقی گردد. من تقی‌زاده را می‌شناسم و او را تحسین می‌کنم. کاملاً ممکن است من نیز مانند سایر مسلمانان هند اطلاعات نادرستی دریافت کرده باشم، ولی آنچه می‌گویم شاید روشنگر آن باشد که نگرش مسلمانان به ایران چگونه تحت تأثیر قرار گرفته است.

اهداف تبلیغات همواره در جهت نیل به پیشرفت است، لیکن در عین حال مضرات زیادی در بر دارد و ممکن است خواست‌های غیر قابل پیش‌بینی به بار آورد. بهتر است همیشه آماده مواجهه با خطرات موجود باشیم.

ارادتمند

محمد اقبال

[نامه گ. ک. نریمان به اقبال لاهوری]^۳محرمانه^۴

گ. ک. نریمان

مزگون-ص. ب. (روزنامه نگار) بمبئی - ۱۰

۱۱ ژوئیه ۱۹۲۳

سر محمد اقبال عزیزم

نامہ مورخ ہشتم شما بہ راستی مایہ مسرت است.

جاویدنامہ را بہ درخواست دوست مسلمانی بہ وی امانت دادہ بودم، کہ قول دادہ بود در برخی اشکالاتی کہ داشتم بہ من کمک نماید. آقا نہ پیدایش شدہ و نہ کتاب را بہ من برگرداند با وجودی کہ یادداشتی ہم برایش فرستادم. بسیار مایلم کہ حداقل سرودها را- یا ہر نامی کہ شما در آئین زرتشتی بہ آن می‌دهید- بہ انگلیسی چاپ کنم.

دربارہ تبلیغات در جہت اشاعہ مجدد آئین زرتشتی در ایران، کاش دوستان مسلمانی کہ بہ آنان متوسل شدہ بودم گام‌های مناسبی برمی‌داشتند. البتہ ہنوز ہم چندان دیر نشدہ است؛ ولی ہر چقدر بیشتر درنگ بورزیم طبعاً موفقیت در جلوگیری از موج خیزش نہ آئین زرتشتی بلکہ ریاکاری و تزویر تہوع آور نیز کندتر خواهد بود. نامہ‌های قبلی ام بہ شما ثابت خواهد کرد کہ چقدر کار کردم تا ہدف متدینین فناتیک پارسی و مسلمانان ریاکار و متظاهر ایرانی را خاطر نشان سازم. مقامات ایرانی بہ ثروت پارسیان چشم دوختہ‌اند. خوشبختانہ یا متأسفانہ آنان بیش از اندازہ راجع بہ میزان این ثروت اغراق کردہ‌اند. بہ منظور ترغیب پارسیان برای مہاجرت بہ ایران، البتہ ہمراہ با سرمایہ‌های خود، بہ آنان گفتہ شد کہ ایران آمادہ قبول مجدد آئین زرتشتی است و بازگشت پارسیان مصادف خواهد شد با تبدیل مساجد بہ آتشکدہ‌ها. علاوہ بر این موارد، شایعاتی نیز وجود دارد و شماری از پارسیان معتقدند کہ رضاشاہ تصمیم بہ پوشیدن سدرہ و کستی، سمبل‌های ظاہری آئین زرتشتی، گرفتہ است. مأموران معینی نیز از ایران نزد پارسیان آمدند تا ہمین داستان را بگویند کہ رسواترین آنها سیف آزاد بود. در

۳. نامہ نریمان برای اقبال ارسال شدہ و وی آن را بہ ضمیمہ نامہ مورخ ۱۳ ژوئیه خود برای آرام فرستادہ است.

۴. در آغاز نامہ فوق دو بار واژہ محرمانہ نوشتہ شدہ. قاعدتاً یکی را نریمان در زمان ارسال نامہ برای اقبال نوشتہ و دیگری را اقبال در زمان ارسال نامہ برای آرام.

نامه‌های قبلی خود بطور مفصل درباره وی نوشته‌ام. با توجه به مخالفت حزب کوچک من و خود من برنامه [تبلیغات مربوط به] تغییر کیش فعلاً علناً و در سطح عموم کنار گذاشته شد. گفته می‌شود که این امر به هیچوجه جزئی از توطئه‌هایی که بر ضد ایران صورت می‌گیرد نبوده است. معذک من در این مورد تردید دارم و خوشبختانه مدارک کافی در روزنامه‌های پاریسی دال بر وجود برنامه‌ای برای تغییر کیش مجدد ایرانیان مسلمان به آئین زرتشتی در اختیار داریم. در این خصوص مکاتباتی را که با مقامات عالیه ایران داشته‌ام برایتان ارسال می‌دارم. این مسئله در مطبوعات پاریسی واکنش‌های متفاوتی را برایم به دنبال داشت. لیکن افراد مزور و ریاکار در تهران از من خشمگین شدند. نامه یکی از رهبران این اشخاص مزور در مقابل من قرار دارد. او، که یک زرتشتی است، برای به رخ کشیدن پیروزی خود چنین می‌نویسد: «اینک واعظین محمدی [مسلمان] در مساجد مسلمین از مذهب باستانی ایرانی سخن می‌گویند...»

علاوه بر نامه‌ام به «مقامات عالیه»، یک نسخه از نامه‌ای را که به نشریه *تایمز هندوستان* فرستاده شد، به ضمیمه ارسال می‌دارم. پیش از این مشکلاتم را با شما در میان گذاشته بودم. مطبوعات بمبئی تحت نفوذ پارسیان ثروتمند قرار دارند که اکثر افرادی متعصب هستند. از اینرو، در یافتن راهی برای بیان نظریات صادقانه‌ام دست‌هایم را بسته‌اند. حتی نمی‌توانم به اراجیفی که در مطبوعات پاریسی علیه من نوشته می‌شود پاسخ دهم. اگر روزنامه پخواننده‌ای در اختیار داشتم می‌توانستم تمامی این توطئه‌ها را نقش بر آب کنم.

دیدار تاگور از ایران یک نمایش مسخره بود. این بنگالی زیرک، پارسیان فناتیک را دست انداخته است. با خواندن مقاله «روباه، میمون و فاخته»، که به ضمیمه ارسال داشته‌ام، به نحوه این امر پی خواهید برد. این مقاله را به چندین روزنامه فرستادم ولی هیچ کدام تاکنون آن را چاپ نکرده‌اند. منظورم را توضیح می‌دهم: به اعتقاد من این جنجال که پارسیان به واسطه فشار و تعدی اعراب مسلمان ایران را ترک کرده‌اند، یک سفسطه تاریخی است. من جداً معتقدم که گرویدن ایران به اسلام ناشی از ظلم و ستم طاقت‌فرسای موبدان یا طبقه روحانی بود. ثالثاً، به اعتقاد من، آزار و اذیتی که زرتشتیان در ایران متحمل می‌شدند از جانب اعراب نبود بلکه از سوی زرتشتیانی بود که به خاطر مطامع دنیوی اسلام را پذیرفته بودند و با توجه به اینکه خود از دین سابق برگشته بودند نمی‌توانستند ببینند که خویشان و همسایگان‌شان همچنان مصرأً به دین سابق باقی مانده‌اند. بنابراین، وقتی می‌بینم مسئله‌ای کهنه مجدداً طرح می‌گردد و حاکمیت ایران نیز از جعلیات و تحریفات تاریخی حمایت به عمل می‌آورد بسیار مایلیم که قویاً و مصرأً، نه لزوماً از اسلام بلکه از حقایق و واقعیات تاریخی دفاع و جانبداری نمایم.

پیشنهاد فروغی به تاگور مبنی بر تأسیس کرسی فرهنگ فارسی به عنوان گامی در جهت کمک به پارسیان در ایام گرفتاری و تنگنا، بخشی از وعده‌های تحقق‌نیافته است.

دوست عزیز! فکر می‌کنم با روی آوردن به عالم سیاست در واقع به بیراهه رفته‌ای. کاش به عرصه تاریخ و فلسفه بازگردی. می‌توانم با تو همکاری کنم تا به دنیا ثابت نمائیم که اسلام از بسیاری جهات ناجی ایران بود. [گرچه] من از پیروان رسالت [دین] محمد [ص] نیستم ولی معتقد به تبلیغ و اشاعه حقایق تاریخی هستم. ارادتمند
گ.ک. ن.

گشتاسب شاه کیخسرو نریمان،^۵ کارشناس برجسته زبان‌های اوستایی و سانسکریت و پژوهشگر تاریخ باستان هند و ایران، در اوت ۱۸۷۳ در یک خانواده پارسی به دنیا آمد. پارسیان جامعه‌ای کوچک از پیروان آیین زرتشت‌اند که خود را ایرانی‌تبار و از اعقاب مهاجرین گذشته‌های دور به سرزمین هند می‌دانند. این اقلیت کوچک در سده‌های نوزدهم و بیستم میلادی نقشی برجسته در سرزمین هند ایفا نمود و از میان آن هم چهره‌های برجسته سیاسی و فرهنگی، مثبت و منفی، و هم دودمان‌های زرسالار و بسیار متنفذی پدید آمدند که با بزرگترین سرمایه‌داران دنیای غرب همپیوندی و گاه رقابت داشتند.^۶

خانواده مادری نریمان تا چهار پشت به رهبران دینی جامعه پارسی تعلق داشتند: نسب مادری نریمان به ملافیروز، روحانی معروف پارسی،^۷ می‌رسد. پدر بزرگ و پدر

5. Gustaspshah Kaikhusroo Nariman

۶. جامعه پارسی هند، مانند هر جامعه انسانی دیگر، از نظر طبقاتی و از نظر مواضع فکری و سیاسی، همگون و یکدست نیست. در این جامعه گروهی کوچک از اشرافیت زرسالار وجود دارد که امروزه عموماً در پهنه جهانی عمل می‌کنند و مقیم اروپا و آمریکا هستند. ساکنان کنونی هند، صرفنظر از چند خانواده زرسالار چون تاتا، معمولاً به طبقه متوسط پارسیان تعلق دارند.

۷. ملافیروز (۱۷۵۸-۱۸۳۰)، پسر ملاکاوس، نویسنده کتاب *دساتیر آسمانی* و سراینده منظومه *جرج‌نامه*. بنگرید به: ابراهیم پورداوود، *دساتیر، مقدمه لغت‌نامه دهخدا*، انتشارات دانشگاه تهران، زمستان ۱۳۷۳، صص ۳۷-۴۹؛ هوشنگ جیرانی، *جرج‌نامه، جهان کتاب*، سال دوم، شماره ۱-۲، آذر ۱۳۷۵، ص ۱۱.

مادر نریمان نیز از دستوران زرتشتی، از فرقه "شاهنشاهی"، بودند. پدر نریمان، کلنل کیخسرو نریمان، از نخستین پارسیانی بود که به خدمت ارتش بریتانیا درآمد و در جنگ‌های افغانستان و برمه شرکت داشت. گشتاسب نریمان پس از اتمام دبیرستان، در کالج الفینستون بمبئی تحصیل نمود و سپس به عنوان مترجم در ایالت رانگون به کار پرداخت. با شروع جنگ اول جهانی به بمبئی آمد و به عنوان مترجم در دستگاه دولتی بمبئی شاغل شد. از این زمان، نریمان همکاری با برخی نشریات هندوستان، خاورمیانه و اروپا را آغاز کرد و مقالات خود را با امضای "گ. ک. ن." منتشر نمود.

نریمان استعدادی شگرف در فراگیری زبان داشت. تسلط بر زبان‌های فارسی، عربی، سانسکریت، پالی، زند، ارمنی، آلمانی، روسی، فرانسه و انگلیسی پشتوانه علمی نیرومندی در اختیار او قرار داد و آشنایی جامع با پژوهش‌های خاورشناسان باختر و دقت و انصاف علمی وی سبب شد تا پس از چندی به عنوان چهره‌ای علمی شناخته شود. او در زمینه ادبیات و تاریخ باستان و مباحث سیاسی روز قلم می‌زد و در بسیاری از مقالاتش به تاریخ ایران باستان و قرون اولیه اسلامی می‌پرداخت. نگرش سنت‌شکنانه و نوآورانه نریمان ارائه برخی نظریات جسورانه را سبب شد و واکنش‌های تند برخی از همکیشانانش را برانگیخت.

نظریات جنجالی نریمان در سلسله مقالاتی که درباره فروپاشی دولت ساسانی و وضع ایران در قرون اولیه اسلامی در روزنامه بمبئی *کرونیکل* منتشر می‌نمود بیان شد. مقالات نریمان - که درست در اوج تبلیغات باستان‌گرایانه برخی کانون‌های سیاسی در اروپا، هند و ایران انتشار می‌یافت - واکنش غضب‌آلود متعصبین پارسی را برانگیخت. نریمان در دفاع از دیدگاه‌های خود، انگیزه خویش را پابندی به حقیقت علمی، که با هرگونه تعصب مغایر است، اعلام داشت. مخالفت نریمان با نگرش رایج در میان پارسیان و برخی شرق‌شناسان مصایبی را برای او به ارمغان آورد؛ تا بدانجا که متهم به اسلام‌گرایی و بی‌اعتنایی به میراث نیاکان و سنن دینی خود شد.

این مقالات، که از بار علمی کافی برخوردار بود و بر مستندات معتبر تکیه داشت، برخی افسانه‌های رایج را هدف گرفته بود:

نریمان در مقاله <افسانه فشار دینی> اعلام داشت که اسلام زرتشتیان را در زمره اهل کتاب می‌شناخت و کلیه حقوقی را که برای اقلیت‌های دینی قایل بود برای ایشان

نیز قایل شد. بنابراین، افسانه رایج درباره فشار مسلمانان بر زرتشتیان بی پایه، جاهلانه و تعصب آمیز است.^۸

در مقاله <تسلیم غیراجباری به اسلام>، نریمان به علل گروش ایرانیان به اسلام پرداخت و، با ارجاع به متون کهن، شکیبایی دینی مسلمانان و آزادی پیروان سایر ادیان را در قلمرو ایران اسلامی ثابت نمود.^۹

نریمان در مقاله <تفرقه در زرتشتی گری> به مقابله با دو افسانه رایج دیگر پرداخت: نخست اینکه اعراب با سپاه قلیل چند هزار نفری خود توانستند سرزمین پهناوری چون ایران را به زور مسلمان کنند. دوم، این باور رایج که گویا در ایران ساسانی وحدت دینی حکمفرما بود و تمامی مردم، یا اغلب آنها، زرتشتی بودند. او نوشت: زرتشتی گری دین رسمی دولت ساسانی بود، ولی این دین با دشمنی جوان و نیرومند به نام مسیحیت مواجه بود. به علاوه، در درون زرتشتی گری نیز، چنانکه متون آن دوران گواهی می دهد، مذاهب و فرقه های متعدد وجود داشت که به شدت با یکدیگر خصومت می ورزیدند.^{۱۰}

در مقاله <انطباق پذیری ایرانی>، نریمان گروش ارادی و آزادانه ایرانیان به اسلام را شرح داد؛^{۱۱} و در مقاله <گواه بیشتر بر انصاف اسلامی> سه مأخذ را، که بر فضای آزاداندیشی و عدم فشار دینی در قرون اولیه اسلامی گواهی می داد، معرفی نمود:

نخست، یک متن کهن پهلوی است به نام گجستک /بالبیش. این رساله ۱۲۰۰ کلمه ای شرح مجادله علمی یک رهبر دینی زرتشتی به نام آدار فره بگ، پسر فرخزاد، است در حضور مأمون، خلیفه عباسی. طبق ادعای رساله فوق، این روحانی زرتشتی به هفت سؤال پاسخ شایسته می دهد و مأمون و حاضران در دربار او را قانع می کند.

دومین سندی که نریمان معرفی نمود، رساله ای است به نام علمای اسلام. این رساله، که نخستین بار توسط انکتیل دوپرون، محقق فرانسوی، در سفر سالهای ۱۷۵۴-۱۷۶۱ او به هند شناخته و معرفی شد، به زبان فارسی اولیه (دری) نگاشته شده. انکتیل دوپرون می نویسد که این رساله بسیار کمیاب و قدیمی است و به اظهار روحانیون پارسی در زمان خلافت علی (ع) نوشته شده. این رساله، در واقع، ماجرای یک کنفرانس

8. G. K. Nariman, *Writings of G. K. Nariman, Orientalist and Linguist*, Bombay: R. B. Paymaster, n. d., pp. 163-169.

9. *ibid*, pp. 170-174.

10. *ibid*, pp. 180-184.

11. *ibid*, pp. 185-192.

بین‌الادیان را شرح می‌دهد و متن یک مباحثه دینی میان علمای مسلمان و زرتشتی را در آن زمان، و در حضور علی (ع)، بیان می‌دارد. این رساله توسط زرتشتیان نوشته شده و بیانگر دیدگاه‌های آنان در این بحث است. سر ویلیام اوزلی نیز، به دلیل قدمت و ارزش فوق‌العاده این رساله، رنج فراوان برای به دست آوردن نسخه‌ای از آن متحمل شد. ولی اوزلی، برخلاف انکتیل دوپرون، زمان نگارش این رساله را سده دوازدهم میلادی می‌داند. بعدها، بلوشه به بررسی قدمت این رساله پرداخت و نظر انکتیل دوپرون را، دال بر انتساب رساله فوق به زمان خلافت حضرت علی (ع)، صائب‌تر دانست. این رساله در سال ۱۸۹۲ توسط مول فرانسوی به چاپ رسیده است.^{۱۲}

در مقاله <روح شکیبایی اسلام>، نریمان بحث پیشین در معرفی رساله علمای اسلام را ادامه داد.

بنوشته نریمان، این رساله چند نکته مهم را ثابت می‌کند:

نخست، در دوران خلفای اولیه اسلام فضای فشار و تضییق دینی در ایران وجود نداشت و برخلاف تصور رایج عمر، خلیفه دوم، آیین زرتشت را از میان نبرد. دوم، روحانیون زرتشتی که در رساله علمای اسلام سخن می‌گویند به فرقه‌های مختلف تعلق دارند و دیدگاه‌شان گاه کاملاً متضاد است. نریمان می‌نویسد: رساله علمای اسلام بویژه از این نظر اهمیت بسیار دارد که تنها متن موجود است که دیدگاه‌های "مرتدین" زرتشتی در آن بیان شده و از گزند سانسور موبدان زرتشتی در امان مانده است؛ زیرا، به‌زعم نریمان، این گروه در طی سده‌های متمادی پس از اسلام کلیه متون دگراندیشان را از میان بردند و روایتی گزینشی و یکدست از آیین زرتشت فراهم آوردند.

نریمان می‌افزاید: دو متنی که نام بردم گویای یک <فضای عجیب دینی> و ثمره محیطی است که در آن <آزادی دینی فوق‌العاده> وجود دارد. ما می‌توانیم محق باشیم که این دو متن را معدود بازماندگان متون فراوانی بدانیم که در این فضا به رشته تحریر درآمده است. اگر در زمان علی (ع) و در زمان مأمون دو کنفرانس دینی برپا شده که به پیروزی دیدگاه‌های زرتشتیان انجامیده (به ادعای دو رساله فوق)، بنابراین کنفرانس‌های دیگر نیز بوده که با شکست زرتشتیان پایان یافته و لذا روحانیون پارسی اینگونه متون را حفظ نکرده‌اند.

12. ibid, pp.193-195.

سومین مأخدی که نریمان به عنوان گواه آزاداندیشی اسلام و عدم فشار دینی بر زرتشتیان ارائه می‌دهد، اثری است متأخر؛ کتاب تعویت دین مزدیسنا که توسط سهرابجی جمشیدجی جی‌جی‌بهای نوشته شده و در سال ۱۸۵۱ در هند به چاپ رسیده است. نویسنده این کتاب یک پارسی صاحب نام و عضو خانواده‌ای است که ریاست جامعه پارسی را در آن زمان به دست داشت. در این کتاب دو منشور به چاپ رسیده که در آن حمایت اسلام از آزادی اعتقاد دینی و اجرای مراسم دینی اعلام شده است. منشور نخست توسط پیامبر اسلام (ص) و منشور دوم توسط علی (ع)، در زمان خلافتش، به ایران ارسال شد. حامل منشور اول برادر سلمان فارسی، نخستین زرتشتی که به اسلام گروید. به نام مهدی (فرخ پسر سکشان) بود. و منشور دوم، که منسوب به حضرت علی (ع) است و تاریخ رجب سال ۳۹ هجری را بر خود دارد، توسط بهرام شاد پسر خیردار زرتشتی به ایران ارسال شده.

نریمان می‌افزاید: ما درباره اصالت این دو منشور بحث نمی‌کنیم؛ ولی حتی اگر این دو سند را جعلی نیز بدانیم باز وجود آن گواهی است بر فضای آزاداندیشی حاکم بر آن دوران. منشوری که به پیامبر اسلام (ص) منتسب است ثابت می‌کند که سلمان فارسی یک روحانی بلندپایه زرتشتی بود که ما هنوز او را به نام دستور دینیار می‌شناسیم؛ او داوطلبانه به اسلام گروید و در نزد پیامبر اسلام جایگاهی بلند یافت.^{۱۳}

بعدها، نریمان منشور سومی را نیز معرفی نمود که به علی (ع) منسوب است و به فرزندان ادارباد ماریسپند زرتشتی داده شده. در سال ۱۹۲۵، نریمان متن این سه منشور را، که به احدنامه شهرت دارند، به همراه توضیحات خود، به زبان انگلیسی منتشر نمود.^{۱۴}

در همین سال، نریمان در مقاله «چه کسی آتشکده‌های ایران را خراب کرد؟» به بررسی یک افسانه رایج دیگر پرداخت:

طبق این افسانه گویا اعراب «سامی» پس از جنگ‌های قادسیه (۶۳۵ م.) و نهروان (۶۴۲ م.) آتشکده‌های ایران را خراب کردند و «ایران آریایی» را به نابودی کشیدند. این ادعا از زمره تبلیغات نژادپرستانه ضدعربی بود که کانون‌های معینی در آن روزها در

13. *ibid*, pp. 196- 200.

14. G. K. Nariman, *Ahad-Nameh*, Bombay: Iran League, No. 1, 1925.

و نیز بنگرید به:

H. D. Darukhanawalla, *Parsi Lustre in Indian Soil*, Bombay: 1963, vol 2, pp. 100-102.

سراسر جهان رواج می‌دادند. نریمان این ادعا را قاطعانه رد کرد. او نوشت: دکتر ویل در تاریخ خلفا از رونق وضع زرتشتیان ایران مدتهای طولانی پس از سقوط حکومت ساسانی ابراز حیرت می‌کند، و اشپیگل نیز از وضع زرتشتیان ایران در سده نهم میلادی برابر با سده سوم هجری متحیر است. چوالسون،^{۱۵} خاورشناس روس، در پژوهش مهم خود درباره صابیان و آیین آنها (سن پترزبورگ، ۱۸۵۶) نظر مشابهی ابراز می‌دارد. نریمان، سپس، بر اساس متون اصیل وضع آتشکده‌های ایران را در دوره اسلامی شرح داد.^{۱۶}

نریمان به منظور ارائه نظریات خویش از پژوهش‌های برخی خاورشناسان غربی نیز بهره می‌جست. به همین دلیل، او کتاب *تأثیر ایران بر ادبیات اسلامی*، اثر اینوسترانزف،^{۱۷} را از روسی ترجمه کرد و به همراه ملحقاتی، که از عربی ترجمه نموده بود، در بمبئی به چاپ رسانید.

این کتاب تأییدی بود بر نظریه نریمان؛ ایرانیان در ایجاد تمدن اسلامی همدلی و مشارکت جدی نشان دادند و به همین دلیل اندیشه و فرهنگ ایرانی بر ادبیات اسلامی تأثیر جدی بر جای نهاد؛ و بنابراین مهاجرت گروهی از زرتشتیان به هند و نابودی بخش مهمی از متون دینی زرتشتی ناشی از «استبداد و عدم تحمل دینی فاتحان عرب» نبود. این کتاب، نخستین ترجمه یک هندی از زبان روسی به شمار می‌رفت.

دو سال پس از انتشار کتاب فوق، نریمان تألیف ارزنده خویش، *تاریخ ادبی سانسکریت بودایی*، را منتشر نمود. این کتاب به بررسی متون بودایی در ادبیات سانسکریت اختصاص داشت و اثری معتبر و محققانه به شمار می‌رفت. انتشار این کتاب با استقبال بزرگان جامعه بودایی، از جمله شاه سیام، و برخی شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی، چون مهاراجه پانا و رابیندرانات تاگور، مواجه شد و چهره علمی نریمان را، به عنوان یک پژوهشگر بیطرف که به بررسی تمامی ادیان علاقمند است، برجستگی داد. کار بعدی نریمان ترجمه کتاب *ایران اثر بارتولد*، خاورشناس روس، به زبان انگلیسی بود.

15. Chwolsohn

16. G. K. Nariman, *Persia and Parsis*, Part I. Bombay: Iran League, No. 2, 1925, pp. 75-83.

17. M. Inostranzev

نریمان شیفته ایران بود و بخشی از زندگی او وقف ایجاد تفاهم میان مسلمانان و زرتشتیان شد. از اینرو، او به همراه سرهرمز جی عدن‌والا و دینشاه جی‌جی‌بهای (ایرانی) در تأسیس انجمن ایران لیگ مشارکت نمود و سالها نایب رئیسی این انجمن را به عهده داشت. نشریه این انجمن نیز به همت نریمان ایجاد شد و وی برای چند سال سردبیر آن بود. در این دوران نشریه انجمن ایران لیگ با روح همدلی میان مسلمانان و زرتشتیان انتشار می‌یافت و از ترویج نظریات باستان‌گرایانه پرهیز داشت. همکاری نریمان با این انجمن نمی‌توانست دوام آورد و دوام نیز نیافت. درست در همان زمان که نریمان راه تفاهم میان زرتشتیان و مسلمانان را می‌پیمود، دینشاه ایرانی با سرمایه برخی کانون‌های متنفذ سیاسی به کشف استعدادهایی چون پورداوود و سپنتا و هدایت و آموزش آنان در بمبئی اشتغال داشت. و درست در زمانی که نریمان *احدنامه* را به عنوان اولین شماره از نشریه انجمن ایران لیگ منتشر می‌نمود، دینشاه در بمبئی روایت پورداوود از افسانه‌ای مجعول و کین‌پرورانه به نام *قصه سنجان* را نشر می‌داد.^{۱۸}

بدبینی نریمان به زرتشتیان جدیدالاسلام، به عنوان حاملان اصلی تعصب علیه همکیشان پیشین خود، بی‌پایه نبود؛ نوکیشان متعصب‌اند. در ایران «نوکیشانی» بودند که به تازگی «ایران باستان» را کشف کرده و به این «آیین نو» گرویده بودند. آنان در «پارسی‌گری» متعصب‌تر از پارسیان بودند و نریمان پارسی و اندیشه‌های او را بر نمی‌تافتند. آنان، برخلاف نریمان، اسلام را عامل نابودی «شکوه و مجد کیان» می‌دانستند و در این راه از روحانیون فناتیک پارسی، که نریمان از آنان بیزار بود، سخت فناتیک‌تر می‌نمودند. نریمان، در نامه به اقبال، اینان را «ریاکاران متظاهر» و عملکردشان را «تزویر تهوع‌آور» می‌خواند. او می‌افزاید:

افراد مزور و ریاکار در تهران از من خشمگین شدند. نامه یکی از رهبران این اشخاص مزور در مقابل من قرار دارد. او، که یک زرتشتی است، برای به رخ کشیدن پیروزی خود چنین می‌نویسد: «اینک واعظین محمدی [مسلمان] در مساجد مسلمین از مذهب باستانی ایران سخن می‌گویند.»^{۱۹}

۱۸. ابراهیم پورداوود، *ایران‌شاه: تاریخچه مهاجرت زرتشتیان به هندوستان*، بمبئی: انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی، ۱۹۲۵.

۱۹. نامه گ. ک. نریمان به محمد اقبال، ۱۱ ژوئیه ۱۹۳۲، مرکز اسناد موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، شماره ۱/ ۴-۲۹-۳۴۵. آ.

نریمان راهی جز کناره‌گیری از ایران لیگ نداشت و کناره گرفت.

اندیشه‌های نریمان برخاسته از وجدان و انصاف علمی او بود؛ و باید بیفزاییم که این نظریات منحصر به او نبود. بسیاری از خاورشناسان منصف غربی، چه پیش و چه پس از نریمان، دیدگاه‌هایی مشابه ارائه داده‌اند. ویژگی نریمان، و گروه همفکر او، در این بود که به عنوان یک پارسی علیه موجی جاهلانه و تعصب‌آمیز، که انگیزش‌های استعماری آن کاملاً آشکار بود، به ستیز برخاست و بی هیچ پروایی نظر خود را بیان داشت.

نریمان نوشت:

یکی از علل سقوط سلطنت زرتشتی ساسانیان تعصب موبدان بود. آنان دین زرتشتی را به آیینی بدل ساختند که عمل کردن به آن غیرممکن بود. مناسک مذهبی از مرزهای عقلایی فراتر رفته بود. اگر ما تنها به ادعیه آن دوران بنگریم از تنوع آن حیرت می‌کنیم. اجباری بودن این ادعیه زندگی را به باری سنگین [بر دوش آدمی] بدل می‌ساخت.

نریمان، به عنوان نمونه دیگر، به مراسمی چون تطهیر با بول گاو اشاره می‌کند.^{۲۰} می‌دانیم که این مراسم تا سده‌ها پس از اسلام همچنان پابرجا بود و، به‌رغم زندقه آن، بی هیچ منعی برگزار می‌شد و آتشکده‌های زرتشتیان، در پناه حکومت مسلمانان، از رونق برخوردار بود. در سده چهارم هجری، ابن حوقل وضع آتشکده‌های فارس را چنین می‌دید:

در فارس آتشکده‌های بسیار نیز وجود دارد و تنها از طریق دیوان می‌توان به آنها آگاه شد، زیرا شهری و ناحیه‌ای و روستایی نیست مگر آنکه آتشکده‌های فراوان دارد.

او در ذکر آتشکده قریه سوکان شیراز می‌نویسد:

در آیین زردتشتی اگر زنی حامله یا حیض زنا کند پاک نمی‌شود مگر اینکه بدین آتشکده بیاید و در نزد آتشیان و هیرید برهنه شود و او با پیشاب گاو پاکش گرداند.^{۲۱}

20. Nariman, *Writings*, p. VIII.

۲۱. سفرنامه ابن حوقل، ترجمه و توضیح از دکتر جعفر شعار، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶، ص ۴۳.

گزارش ابوالفتح شهرستانی نشان می‌دهد که تا سده ششم هجری هنوز فرقه‌های متعدد "مجوس" در ایران بوده‌اند؛ چون کیومرثیه، زروانیه، مسخیه، خرمدینیه، دیسانیه، مرقیونیه، ثنویه، کینویه، صیامیه و اصحاب تناسخ. شهرستانی پابرجایی آتشکده‌های مجوس در ایران را نیز گزارش کرده است.^{۲۲} او زرادشتیه را فرقه‌ای از مجوس معرفی می‌کند که خود به فرقه‌های کوچکتر تقسیم می‌شد. یکی از شاخه‌های «مجوس» زرادشتیه < فرقه سیسانیه (یا به آفریدیه) است که در زمان ابومسلم پدید شد و بنیانگذار آن به سعایت موبد مجوسان به دست ابومسلم کشته شد:

و رئیس ایشان شخصی بود از رستاق نیشابور که خوفاً نام داشت. بنای خوفاً خراسان او کرده بود. در اصل زمزمی بود؛ آتش پرستیدی. ترک آتش پرستی کرد و مجوس را از آتش پرستی و زمزمه مانع آمد. و کتابی وضع کرد از برای مجوس. و امر کرد ایشان را به ارسال شعور (فروهستن موی‌ها)؛ و مادران و دختران و خواهران را بر ایشان حرام گردانید. و خمر را حرام ساخت... و آن طایفه رباطها بنا کردند. و اموال خویش بر آن بذل نمودند. و حیوانات مرده نمی‌خوردند... و ایشان دشمن‌ترین مردم‌اند نسبت با مجوس آتش پرست. پس، موبد مجوس خوفاً را پیش ابومسلم برد و ابومسلم او را کشت بر در مسجد جامع (نیشابور)... و این طایفه به پیغمبری زرادشت اقرار دارند و ملوکی که زرادشت را تعظیم می‌کردند، ایشان را تعظیم کنند.^{۲۳}

شهرستانی از مذاهب دیگر چون صابئه نیز سخن گفته است. این مذهب آنقدر پیرو داشت که به فرق گوناگون، چون حرانیه، تقسیم شود.^{۲۴}

رونق وضع پیروان سایر ادیان، سده‌ها پس از اسلامی شدن ایران، گواهی است بر آزاداندیشی مسلمانان و گروه ارادی و تدریجی ایرانیان به اسلام، مدت‌ها پیش و پس از حمله اعراب. اشپولر به درستی می‌نویسد:

هیچ موردی را نمی‌شناسیم که زردشتیان بطور منظم و با طرح قبلی مورد تعقیب واقع گشته باشند... از ویرانی آتشکده‌ها به فرمان دولت و یا اقدامات دیگر بر ضد مقدسات زردشتی و یا کتب دینی آنان خیلی به ندرت شنیده می‌شود...

۲۲. توضیح الملل (ترجمه الملل و النحل شهرستانی)، به کوشش سید محمد رضا جلالی نائینی، تهران:

اقبال، چاپ سوم، ۱۳۶۲، ج ۱، صص ۳۶۱-۴۳۹.

۲۳. همان مأخذ، ص ۳۹۷.

۲۴. همان مأخذ، ج ۲، صص ۱۰-۹۴.

بنابراین، گرویدن دسته جمعی زردشتیان به اسلام معلول جبر و فشار مسلمانان نبوده، باید علت دیگری داشته باشد.^{۲۵}

با این مقدمات، شایسته است که پژوهش ارجمند دکتر محمدی ملایری را به جد بگیریم و با نظر ایشان موافق باشیم که:

ایرانیان و عربها دو ملت قدیم این منطقه و دو همسایه‌ای بوده و هستند که در طی تاریخ کهن خود تا امروز روابط آنها شکل‌های مختلف یافته... اسلام... از مقوله دیگری است خارج از محدوده ملت‌ها و ملیت‌ها که جز با معیارهای خاص خود قابل مطالعه و بررسی نیست. و به هم پیوستن مسایل آنها با یکدیگر و در هم آمیختن علل و عوامل آنها هم بر ابهام تاریخ این دوران می‌افزاید و هم چهره اسلام را کدر می‌سازد.

شاید بهترین مثالی را که بتوان برای چنین در هم آمیختگی ابهام‌زا ذکر کرد، موضوع حمله اعراب به ایران و در هم آمیختن آن با موضوع اسلام ایرانیان و توجیه یکی با علل و عوامل دیگری است به گونه‌ای که غالباً این دو رویداد متفاوت به صورت یک واقعه و یا به صورت دو رویداد ملازم یکدیگر ذکر می‌شوند. هر چند حمله اعراب به ایران مقدمه و وسیله‌ای بود برای آشنایی سریع‌تر ساکنان این مرز و بوم با اسلام، ولی این امر حادثه‌ای بود معلول یک رشته علت‌ها و گرایش اسلامی ایرانیان حادثه دیگری بود معلول علت‌های دیگر. و میان این دو حادثه هم وحدت زمانی به آن اندازه نبوده است که بتوان آن دو را یک واقعه پنداشت و هر دو را در پرتو علل و عوامل واحدی توجیه و تفسیر نمود. چیزی که جز ابهام و تیرگی نه تنها در تاریخ ایران بلکه در تاریخ اسلام هم به بار نیاورده.^{۲۶}

باید بیفزاییم که ایجاد این «ابهام و تیرگی» در تاریخنگاری قرون اولیه اسلامی ایران - یکسان‌نمایی دو پدیده حمله اعراب و اسلامی شدن ایران - کار کسانی بود که می‌خواستند از طریق اشاعه تعصبات نژادپرستانه بنیاد علقه اسلامی ایرانیان را برکنند. در واقع، همانگونه که نریمان نیز توجه کرده است، سپاه اندک اعراب نمی‌توانست سرزمینی پهناور چون امپراتوری ساسانی را به زور به پذیرش دینی نو وادارد؛ آنهم تا بدان حد که این آیین نو در تمامی تاروپود فرهنگ کهن این جامعه نفوذ کند و حتی

۲۵. برتولد اشپولر، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴، ج ۱، صص ۳۳۶-۳۳۸.

۲۶. محمد محمدی ملایری، *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*، تهران: یزدان، ۱۳۷۲، ج ۱، صص ۴۰-۴۱.

زبان آن را دگرگون سازد. اشپولر، به درستی، نظرات اغراق‌آمیز رایج درباره کثرت سپاه اعراب در حمله به ایران را رد می‌کند. او، برای نمونه، شمار سپاهیان عرب در حمله به فارس را ۴۰۰۰ نفر ذکر می‌کند و ارقام ارائه شده در متونی چون *شاهنامه فردوسی*، کامل ابن‌اثیر، *فتوح البلدان بلاذری*، *تاریخ طبری* و غیره را غیرواقعی می‌داند.

این ارقام از همان آغاز در مقابل تعدادی گزارش‌های غیرقابل قبول و شگفت‌انگیز قرار می‌گیرد که صحبت از سپاهانی دارد که شامل ۱۰ تا ۱۰۰ هزار نفر می‌شود. شکی نیست که اینها همه جعلی و در اساس فقط حاصل نوعی سبک نگارش است. اینها در زمره همان سبک معروف قدیمی است که تعداد سپاهیان را زیاد ارائه می‌دهد... باید دانست که برخی از نویسندگان نیز در واقع به سادگی آنچه را که شهرت داشته است باور کرده‌اند.^{۲۷}

قدرت تسخیرگر و دگرگون‌ساز اسلام به «شمشیر» ربط نداشت؛ جاذبه‌ای بود جادویی که در بخش وسیعی از جهان، از جمله در شرق و جنوب شرقی آسیا، قلب‌ها را مسخر نمود بی آنکه اجباری در میان باشد. این جاذبه مختص به گذشته‌های دور نیست؛ امروزه نیز در کار است و پویایی ذاتی آن اندیشمندان علوم اجتماعی را به شگفتی واداشته است. *دائرةالمعارف بین‌المللی علوم اجتماعی* در دهه ۱۹۶۰، که هنوز از موج اسلام‌گرایی امروزی خبری نبود، نوشت:

در میان همه ادیان مهم، اسلام تنها دینی است که هنوز بیشترین رشد مداوم را از خود نشان می‌دهد. آنچه بویژه حائز اهمیت است رشد آن در نواحی است که پیشتر در تسخیر فرهنگ‌های قبیله‌ای کفرآمیز بود. ندای قوی اسلام به سود محرومان یا گروه‌های اقلیت در همه جا، چنانکه تاریخ جنوب آسیا نشان می‌دهد، عامل دیگری است که در سده حاضر از اهمیت سیاسی و اجتماعی برخوردار است.^{۲۸}

با این توضیحات، اسفبار است که همان بافته‌های جاهلانه را، که نریمان علیه آن شورید و اقبال از آن شکوه‌ها نمود، هنوز نیز می‌شنویم:

۲۷. برتولد اشپولر، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه مریم میراحمدی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹، ج ۲، صص ۳۶۴-۳۶۶.

28. Charles F. Gallagher, *Islam, International Encyclopedia of the Social Sciences*, New York: Macmillan Co., 1968, vol. 8, p. 204.

اسلام نظراً و عملاً هم نخستین، هم تنها و هم آخرین دین در تاریخ است که هنوز از گهواره و تختگاه بومی‌اش پا به زمین نگذاشته برای تحمیل و ترویج خود به سرزمین‌های بیگانه حمله می‌برد و آنها را با سیاست زور، تبعیض و تضییق به پذیرفتن خود وامی‌دارد.^{۲۹}

نریمان تنها اندیشمند پارسی نبود که اصالت قصه سنجان را رد نمود. بعدها، برخی پارسیان دیگر نیز چنین نظری بیان داشتند. برای نمونه، ب. باتنا در سال ۱۹۴۳ در کنفرانس شرق‌شناسی بنارس پژوهشی در اثبات دروغین بودن این قصه ارائه داد. او این گزارش را با عنوان قصه سنجان؛ دروغی آشکار منتشر کرد و در مقدمه آن نوشت:

قصه سنجان از سوی بسیاری از دانشمندان پارسی و غیر پارسی مورد پذیرش قرار گرفته و یک اثر تاریخی جدی انگاشته می‌شود. به‌رغم دروغین بودن این قصه، از آنجا که سران خودساخته جامعه پارسی و برخی باصطلاح استادان دارای مدرک دکتریا مصرّند تا ما پارسیان را با پذیرش این قصه، به عنوان تاریخ واقعی زرتشتیان هند، به گمراهی کشند، من لازم دانستم تا گزارش خود را منتشر کنم.^{۳۰}

قصه سنجان ظاهراً توسط یک موبد پارسی اهل نوساری به نام بهمن کیقباد در سال ۱۵۹۹ میلادی به نظم فارسی پرداخت شده. طبق این قصه گویا پس از اشغال ایران توسط اعراب، گروهی از بقایای موبدان و اشراف ساسانی، که به حفظ آیین خود علاقمند بودند، به کوه‌های خراسان گریختند، قریب به صد سال در آنجا پنهانی زیستند و سپس، در حوالی سالهای ۷۷۵-۷۷۶ میلادی، با قایق به سواحل هندوستان رفتند و در آنجا از سوی جادی رانا، شاه سنجان، مورد استقبال قرار گرفتند.

برخی از دلایل باتنا در اثبات جعلی بودن این قصه چنین است:

۱- میان هند و ایران در دوران باستان رابطه گسترده وجود داشت. ایرانیان بر بخش‌هایی از هند حکومت کرده‌اند و از مدتها پیش از اسلام کلنی‌های زرتشتی در هند برقرار بوده است. پارسیان کنونی هند اعقاب زرتشتیان این دوران‌اند و نه بقایای فراریانی موهوم.

۲- پس از فروپاشی امپراتوری ساسانی، هیچ نوع فشار دینی بر ایرانیان زرتشتی اعمال نمی‌شده است.

۲۹. بابک بامدادان، درخشش‌های تیره، کلن: اندیشه آزاد، ۱۳۷۰، صص ۲۳۹-۲۴۰.

30. B.N. Bhathena, *Kisse-Sanjan; A Palpable Falshood*, Bombay: 1944.

۳- جادی رانا، شاه سنجان، وجود واقعی نداشته و "سلطان نشین سنجان" پدیده‌ای موهوم و زائیده خیال پردازنده قصه است. در هیچ نقطه‌ای از سرزمین گجرات هیچگاه منطقه‌ای به نام "سنجان" وجود نداشته است.

بهرامشاه ناسیک‌والا، پژوهشگر پارسی دیگر، نیز ابراز حیرت می‌کند که چرا ۹۰۰ سال پس از وقوع حادثه باید داستان آن پرداخت شود؟!^{۳۱}

عجیب است که اینگونه نگرش‌های جدی علمی پژواک نمی‌یابد، ولی آنگونه افسانه‌های مشکوک، بی هیچ کنکاش، در همه جا و در نزد همه کس ترویج می‌شود؛ ساموئل هانتینگتون، استاد دانشگاه ییل، قصه سنجان را نقل می‌کند،^{۳۳} آبراهام جکسون، زرتشتی‌شناس آمریکایی و استاد دانشگاه کلمبیا، اینگونه مجعولات را، قصه‌وار، بیان می‌دارد،^{۳۳} در نشریه فارسی زبانان مقیم هامبورگ این روایت درج می‌شود،^{۳۴} این داستان خصوصت‌زا در کتاب سبز وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران نشر می‌یابد،^{۳۵} و سرانجام استادی آلمانی آن را به یک ایرانی مقیم آلمان هدیه می‌دهد تا شاید میان او و مهاجرین موهوم سده‌های دور همدلی پدید آید:

کتابی را از روی زمین برداشتم؛ قصه سنجان. استاد زبان پهلوی ام دکتر اشمیت آن را به من داد... شرح مهاجرت بهدینانی است که در قرن اول هجری از تنگه هرمز به دریا زدند و در سنجان، از توابع گجرات، به خشکی نشستند. مدتی زمان می‌خواهد تا در هند ریشه بگیرند، اما امروزه اگرچه به زبان گجراتی حرف می‌زنند ولی آتش مقدس را هنوز نگاه داشته‌اند.^{۳۶}

31. Byramsha D. Nasikwala, *Kisseh-i-Sanjan; or the Supposed Landing of the Parsis in Sanjan*, Bombay: 1944.

۳۲. بنگرید به: ترجمه بخشی از کتاب *عوامل اساسی تمدن اثر هانتینگتون در یغما*، سال سوم، شماره پنجم و ششم، مرداد و شهریور ۱۳۲۹، ص ۲۲۵.

۳۳. ابراهام ویلیامز جکسون، *سفرنامه جکسون*، ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۹، ص ۴۱۱.

۳۴. فرهاد آبادانی، سهم پارسیان هندوستان در نگهداری فرهنگ ایران، در *هامبورگ چه خبر؟*، سال اول، شماره ۳، خرداد ۱۳۷۳، ص ۵.

۳۵. جمهوری هند، کتاب سبز وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، تهران: ۱۳۷۰، ص ۴۱.

۳۶. مجید نفیسی، قصه سنجان و مهاجران گجرات، *آدینه*، شماره ۹۹-۱۰۰، نوروز ۱۳۷۴، صص ۲۰-۲۱.

در پی تمهیدات و توطئه‌های مفصل، که به تعبیری بیش از پنج دهه در جریان بود، در سال ۱۳۰۴ ش. سلطنت قاجاریه خلع شد، رضاخان تاج شاهی بر سر نهاد و سرانجام سلطنت "پهلوی" موجودیت یافت. این ثمره تلاش کسانی بود که از دیرباز آرزوی دراز اعاده "ایران باستان" را در سر داشتند، در این راه کوشیدند و از نفوذ خویش در امپراتوری استعماری بریتانیا برای تحقق آن بهره جستند. نام و فرهنگ "پهلوی" از خلاء نجوشید!

از این زمان با تحركات اردشیر ریپورتر و کانون‌های معینی از زرسالاران پارسی امپراتوری بریتانیا، و وابستگان ایرانی ایشان، موج گسترده‌ای برای جلب پارسیان هند به ایران آغاز شد. چنین تبلیغ می‌شد که گویی حکومت نورسته‌ای که نام "پهلوی" را بر خود نهاده، "احیاگر میراث ایران باستان" است، پارسیان هند باید این "موهبت" را مغتنم شمرند و با بازگشت به ایران و انتقال سرمایه‌های خویش به "سرزمین آباء و اجدادی" در اعاده آیین و فرهنگ پیش از اسلام، و احیای "شکوه و مجد کیان"، مشارکت ورزند. همزمان با اوجگیری این تبلیغات، نخستین کاروان پارسی به ریاست سر هرمزجی کاووس جی دینشاه راهی ایران شد و در پایان ژوئیه ۱۹۲۶ / ۷ مرداد ۱۳۰۵ به شیراز رسید. در این زمان، هشت ماه از استقرار رسمی سلطنت پهلوی می‌گذشت. چیک، کنسول انگلیس در شیراز، ورود این هیئت، نگرش رژیم پهلوی به آن و نگاه آنان به ایران را چنین گزارش می‌کند:

در آخر ماه ژوئیه، سر هرمزجی کاووس جی دینشاه (از عدن و بمبئی) به همراه سایر اعضای جامعه پارسی بمبئی، که به بازگرداندن پارسیان به وطن خود علاقمندند، در مسیر خود به تهران از شیراز دیدن کردند. مقامات استان، به دستور حکومت ایران، توجه ویژه‌ای به آنان مبذول داشتند. به منظور جلب سرمایه پارسیان به توسعه ایران در مطبوعات شیراز تحرکی پدید شد. به وضوح حکومت ایران مایل است که سر هرمزجی را به این سمت جلب کند. ولی، صرفنظر از تأکیدات احساسی بر منشاء مشترک، هیچ نتیجه مشخصی عاید نشد. در واقع، کلنی کوچک و فقیر زرتشتی شیراز مورد انزجار همدینان ثروتمند هندی‌شان قرار گرفت. آنها در این سفر جالب تنها توقع مهمان‌نوازی داشتند و از کمک به بودجه محلی خبری نبود.^{۳۷}

37. *British Documents on Foreign Affairs, USA: University Publications of America, 1991, part II, Volume 21, p. 127.*

با گذشت زمان، و عدم تمایل طبقه متوسط پارسیان هند به مهاجرت به ایران، بتدریج در این تبلیغات لحنی پرخاشگرانه، طلبکارانه و تحکم‌آمیز می‌یابیم؛ لحنی که یادآور روش‌های خشونت‌بار بارون ادموند جیمز روچیلد در مهاجرت توده یهودی به فلسطین است.

در آذرماه ۱۳۰۶ش. در *حبل‌المتین* مقاله‌ای مندرج است با عنوان «برادران وطنی فارسی مطالعه فرمایند». مقاله با امضای «باستانی» به چاپ رسیده که نام مستعار است ولی با توجه به سبک و سیاق نگاه می‌تواند از اردشیر ریپورتر باشد. در این مقاله، «باستانی» پارسیان هند را به سرمایه‌گذاری در ایران دعوت می‌کند، این سرمایه‌گذاری را تضمین می‌کند، آنان را به خاطر تعلل در این زمینه به شدت شتمات می‌کند و سرانجام ایشان را به جبن و ترس ناشی از معاشرت دیرین با هندوان متهم می‌نماید. «باستانی» از بازگشت «آوارگان» تاریخ به موطن اولیه سخن می‌گوید، نمونه بازگشت یهودیان به بیت‌المقدس را، که در این زمان سخت در جریان بود، فراروی پارسیان قرار می‌دهد، و ایشان را از عاق شدن از سوی «مادر وطن» می‌ترساند. نظر به اهمیت این مقاله، گزیده‌ای از آن را می‌آوریم:

... با وصف این دلایل درخشان تاریخی نیاکان و با اینکه فارسیان از حیث کسب شرافت و ابراز جوهر ایرانیت خود را شاهزادگان آسیا دانسته‌اند... عدم مساعدت با ایرانیان بیدار امروزی در عمران و آبادانی وطن خویش از چیست و چرا نبایست ولو برای نمونه هم باشد درخواست یک امتیاز یا تأسیس یک کمپانی عمرانی نموده باشند؟ اگر عدم اعتماد به نشر ثروت خود دارند و کارخانه قندسازی را بینه آرند، ما بقدرالحصه خود ایقان می‌دهیم که اوضاع مغشوش دولتی و اخلاق رذیله ارتجاعی سابقه بکلی تغییر نموده، آن عادات و اخلاق ایرانی با سلطنت قجر توأم سپری شده و امروزه در تحت پرستاری اعلیحضرت پهلوی، به مفاد الناس علی دین ملوکهم عنصر ایرانی لباس تجدیدی پوشیده که نظیر آن کمتر دیده شده و در سیر همین شاهراه دیری نگذشته اخلاق حمیده و افتخارات تاریخی خود را خواهد یافت. ولی نکته [ای] که ما را به آتیه شما برادران خود به دهشت انداخته... همانا معاشرت پارسیان با هند است که این قوم علاوه بر این که استقلال ملی خود را باخته، دارای صفات جبن، هراس و اوهام‌پروری... و عقاید مخصوص نصیب و تقدیر و تحولات الهی‌اند... [ما نگرانیم که به دلیل] عدم ابراز جلادت امروزی پارسیان به مبادرت کارهای عمرانی وطن... چندی بعد هم کارها را به قضا، قدر، نصیب و تقدیر محول نموده، عاری از صفات ایرانیت گردند. و آن وقتی خواهد بود که به وسیله اجانب کارهای ما تکمیل شده، ایرانیان... محتاج به مساعدت شما نباشند، بلکه تشددات

و نیشتری هم به زخم شما آوارگان خواهند زد... یقین است مادر وطن هم در همین گیر و دار و احتیاج به شما به نظر بیگانگی نگریسته، عاق محسوسید... در این موقع که وسائل مهیا و انتظامات داخلی و تأمینات مالی فراهم است، مقتضی چنان است که فارسیان هم در یک رشته از کارهای عمرانی وطن و تهیه زمینه برای معاودت خویش و جذب قلوب اشتغال وزرند... چقدر اسف انگیز است که جراید ما با لسان برادرانه هر روزه شما را به مراجعت وطن تشویق می نمایند و تا به حال هیچ اثرات عملی ابراز نداشته است... دست طبیعت آوارگان هر قوم را به وادی زاد و بوم خویش خواهد افکند، چنانکه یهودیان آواره اندک اندک به بیت المقدس شتافتند... این گوی و این چوگان! تنها ابراز غیرت در مسابقه وطن پرستی لازم است.^{۳۸}

نویسنده مقاله از «آقای ج. ک. نریمان»، که مظهر حیات وطن پرورانه و مولد احساسات خیرخواهانه در بین فارسیان اند، می خواهد که پارسیان را به این راه ترغیب کند. این درخواست و شیوه بیان آن، گواهی است بر نفوذ شخصیت و برائی کلام گشتاسب نریمان در میان طبقه متوسط پارسیان هند در آن زمان.

نریمان، به رغم درخواست «باستانی»، به همراه گروهی کوچک از دوستانش در جامعه پاریسی هند، علیه این تحرکات به پا خاست، محدودیت های سرمایه گذاری در ایران را خاطر نشان نمود و دغلبازی و ریاکاری مدعیان اعاده ایران باستان را فاش کرد. این مواضع، که طبعاً برای پلوتوکراسی حاکم بر جامعه پاریسی خوشایند نبود، به عنوان اقدامی ضد ایرانی تلقی شد و وی به سختی آماج انتقاد قرار گرفت.^{۳۹} نریمان در نامه خود به اقبال این ماجرا را چنین شرح می دهد:

به منظور ترغیب پارسیان برای مهاجرت به ایران، البته همراه با سرمایه های خود، به آنان گفته شد که ایران آماده قبول مجدد آئین زرتشتی است، و بازگشت پارسیان مصادف خواهد شد با تبدیل مساجد به آتشکده ها. علاوه بر این موارد، شایعاتی نیز وجود دارد و شماری از پارسیان معتقدند که رضا شاه تصمیم به پوشیدن سدره و کستی، سمبل های ظاهری آیین زرتشتی، گرفته است. مأموران معینی نیز از ایران نزد پارسیان آمدند تا همین داستان را بگویند... با توجه به مخالفت حزب کوچک من و خود من برنامه [تبلیغات مربوط به] تغییر کیش فعلاً علناً و در سطح عموم کنار گذاشته شد. گفته می شود که این امر به هیچ وجه

۳۸. حبل المتین، سال ۳۶، شماره ۲، ۲۸ آذر ۱۳۰۶ / ۲۰ دسامبر ۱۹۲۷، صص ۱۳-۱۵.

39. Nariman, *Writings*, p. IX.

جزئی از توطئه‌هایی که بر ضد ایران صورت می‌گیرد نبوده است. معذک، من در این مورد تردید دارم... این مسئله در مطبوعات پارسی واکنش‌های متفاوتی را برآید به دنبال داشت... مطبوعات بمبئی تحت نفوذ پارسیان ثروتمند، که اکثراً افرادی متعصب هستند، قرار دارند. از این رو در یافتن راهی برای بیان نظرات صادقانه‌ام دستهایم را بسته‌اند. حتی نمی‌توانم به اراجیفی که در مطبوعات پارسی علیه من نوشته می‌شود پاسخ دهم.^{۴۰}

یکی از مضامین تبلیغی آن دوران همسان‌نمایی رضا شاه با شاه بهرام ورجاوند بود. مبلغین باستان‌گرا چنین می‌نمودند که گویی رضا خان همان موعودی است که سرانجام باید روزی از هند راهی ایران شود، «کین» پارسیان را از «تازیان» بستاند، «بتخانه‌های ایشان» را «از بیخ» برکنند، و سرزمین «اورمزد» را از تمامی مظاهر آنان «پاک» سازد. آنان تنها این نکته را مسکوت گذاردند که چگونه باید رضا خان سوادکوهی را «پیکی از هند» به شمار آورد!

اسطوره شاه بهرام ورجاوند از ساخته‌های متأخر به زبان پهلوی است که ظهور «زادمردی» از هندوستان، از تخمه کیانیان، آمدن او به ایران و نجات ایران از چنگ «تازیان» را خبر می‌دهد. ملک‌الشعراى بهار این متن را، شاید به جبران «گناه» سرودن «رستم‌نامه»، در سال ۱۳۱۲ش. در زندان به نظم فارسی برگردانیده است. گزیده‌ای از این متن چنین است:

روزی رسد که آید پیکی ز هندوان
گوید دهید مژده که آمد خدایگان
با فر اورمزد، چو خورشید بر دمید
بهرامشاه کی زاد، ارمزد هندوان...
باید که ره سپارد و گوید به هند بوم
کایرانیان چه دیدند از تازیان زیان...
شاهنشهی برفت ز ما تا بیامدند
این دیو روی مردم بد نشان...
آمد به خرمی آن شاه شاهزاد
بهرامشاه ایزدی از دوده کیان
باز آوریم کین خود از تازیان چنانک

۴۰. نامه گ. ک. نریمان به محمد اقبال، ۱۱ ژوئیه ۱۹۳۲، همانجا.

آورد باز رستم، صد کین دیرمان
بتخانه‌های ایشان از بیخ برکنیم
سازیم پاک از ایشان یکباره خان و مان.^{۴۱}

در این دوران، تنها نریمان پارسی نبود که به افشای این تبلیغات می‌پرداخت. در ایران نیز بودند کسانی که ریاکاری و فساد این نوکیشان را فاش می‌گفتند. ملک‌الشعراى بهار از این زمره و «رستم‌نامه» او محصول این فضا است:
«رستم‌نامه» (سروده سال ۱۳۰۷ش.) قصیده‌ای است زیبا که داستان آمدن رستم به ایران در زمان رضا شاه را شرح می‌دهد. رستم در چاه شغاد نمی‌میرد، زنده بیرون می‌آید، از شرم کشتن اسفندیار به هند می‌گریزد و در این سرزمین سکنی می‌گیرد.

گزید کیش زراتشت و توبه کرد و نشست
به پیش آتش و گردید زندخوان رستم

او سرانجام می‌شنود که «پهلوی» در ایران ظهور کرده با همه پیامدهای آن:

چو یافت آگهی از پهلوی که در ایران
گزیده مسند دارا و اردوان رستم
نفوذ ترک و عرب کم شده است و مردم پارس
نهاده نام خود این کیقباد و آن رستم

رستم و سوسه می‌شود و راهی ایران می‌گردد، در زابل مزرعه‌ای می‌خرد، قلعه‌ای می‌سازد، و شادمان و «سرشار از مهر ایران» گنجینه زر و سیم خود را گشاده می‌دارد و به سرپرستی املاک خویش می‌پردازد. مدتی بدینسان سپری می‌شود تا سرانجام روزی جوانکی ممیز از تهران به سیستان می‌آید:

یکی جوانک از این لاله‌زاریان
که بود به زر حریص چو بر جنگ هفتخوان رستم
به پای چکمه و پیراهنی و پالتوی
بدان غرور که گفتی بود جوان رستم
به طرز مردم ری گرم شد به نطق و بیان
که در نیافت یکی گفته زان میان رستم

۴۱. دیوان ملک‌الشعراء بهار، بکوشش مهرداد بهار، تهران: توس، ۱۳۶۸، ج ۱، صص ۶۱۴-۶۱۵؛ و نیز بنگرید به صادق هدایت، آمدن شاه بهرام ورجاوند، سخن، سال دوم، شماره ۷، تیرماه ۱۳۲۴.

ز جیب قوطی سیگار چون برون آورد
 شگفت ماند از آن مخزن دخان رستم
 چو زد به آتش سیگار را و برد به لب
 ز حیرت آورد انگشت بر دهان رستم
 پذیره گشت ورا در سرای بیرونی
 نهاد در بر او خوان پر ز نان رستم
 چو خواست منقلی از بهر فور، کرد به دل
 یکی ز مغیچگان، مرد را گمان رستم
 شکفته گشت و یکی مجمرش نهاد به پیش
 سرود خواند به آیین مسمغان رستم
 جوان کشید چو از جامدان برون وافور
 به یادش آمد از گرز گران رستم
 خیال کرد که فور از نژاده گرز است
 ازین خیال دلش گشت شادمان رستم.

بهار، پس از ارائه طنزی بسیار زیبا از این میهمانی تماشایی، صحنه وداع رستم با جوانک ممیز را تصویر می‌کند:

رستم، به سنت دیرین، چند سکه زر و «خنجر زرین نیام» به آقای ممیز هدیه می‌دهد. بدینسان، او از گنج رستم خبردار می‌شود و به آن طمع می‌بندد. به خراسان می‌تازد و راپرتی تهیه می‌کند که «هست سرکش و خودکام و بد زبان رستم»:

به فکر تجزیه سیستان فتاده، از آن
 تفنگ و توپ کند جمع در نهان رستم.

جوانک از خراسان قشونی می‌گیرد و به سیستان حمله می‌برد. سرانجام، در پی مصافی غم‌انگیز میان گرز و کمان و رخس با توپ و تفنگ و عراده، رستم پریشان و دلشکسته مجدداً به هند پناه می‌برد.

ببرد همره خود گنج و مال و پیمان کرد
 کزین سپس نکند رای امتحان رستم
 و گر دوباره بیفتد به یاد ملک کیان
 کم است در بر مردان، ز ما کیان رستم
 دروغ و حقه وافور و جعبه سیگار

چسان نهد به بر فره کیان رستم.^{۴۲}

با تحکیم پایه‌های دیکتاتوری پهلوی، تکاپوی فوق‌شدت گرفت. در اردیبهشت ۱۳۱۱ ش.، قریب به یک سال پیش از مرگ اردشیر ریپورتر، هیئتی از نمایندگان زرسالاران پارسی امپراتوری بریتانیا به ایران فراخوانده شدند تا از نزدیک تحقیق آرزوهای خویش را ببینند. این هیئت به سرپرستی دینشاه جی‌جی‌بهای (دینشاه ایرانی) و سر رستم ماسانی، مشاور جمشیدجی تاتا و مدیر مجتمع مالی تاتا و رئیس انستیتوی شرقشناسی کاما، در معیت رابیندرانات تاگور، شاعر نامدار هند که از بلندپایگان فراماسونری این سرزمین و از دوستان نزدیک سران جامعه پارسی بود، به ایران آمد و از سوی رژیم پهلوی با شکوه تمام مورد استقبال قرار گرفت. روزنامه‌های این زمان پر است از اخبار عزیمت این «کاروان بلندپایه» و «میهمانان عالیقدر» که در پس نام و شهرت تاگور شاعر پنهان شده‌اند. میهماندار آشکار این هیئت محمدعلی فروغی بود و آنان با رضا شاه دیداری صمیمانه داشتند.^{۴۳}

نریمان سفر تاگور را چنین توصیف می‌کند:

دیدار تاگور از ایران یک نمایش مسخره بود. این بنگالی زیرک، پارسیان فناتیک را دست انداخته است. با خواندن مقاله «روبا، میمون و فاخته»، که به ضمیمه ارسال داشته‌ام، به نحوه این امر پی خواهید برد. این مقاله را به چندین روزنامه فرستادم، ولی هیچکدام تاکنون آن را چاپ نکرده‌اند.^{۴۴}

و اقبال ماجرا را چنین می‌بیند:

تبلیغاتی که در حال حاضر، بویژه در مطبوعات هند، جریان دارد بر ضد ایران است. تبلیغات مبنی بر اینکه سفر تاگور به ایران در راستای گسترش و تحکیم پیوندهای آریایی بین هندوها و ایرانیان صورت گرفته است... همراه با تبلیغات

۴۲. همان مأخذ، ج ۱، صص ۴۷۹-۴۸۷.

۴۳. در آغاز این دیدار، فروغی سر رستم ماسانی را به رضا شاه معرفی نمود. رضا شاه نام او را رستم ثانی شنید. این اشتباه، با توجه به جثه نحیف ماسانی ۵۶ ساله، خنده حضار را برانگیخت. (B. K. Karanja, *Rustom Masani; Portrait of a Citizen*, Bombay: Popular Prakashan, 1970, pp. 1)

۴۴. نامه گ. ک. نریمان به اقبال، ۱۱ ژوئیه ۱۹۳۲، همانجا.

مبنی بر آمادگی ایران برای گرویدن به آیین زرتشتی و نیز گرایش‌های ضد اسلامی اشخاص به اصطلاح ملی‌گرای ایرانی، که در نوشته‌های‌شان می‌توان به اشارات و تلویحات ضد اسلامی برخورد، جملگی دست به دست هم داده و لطمه‌های سیاسی بیشماری بر ایران وارد می‌سازد، و ممکن است در آینده به عواقب سوء و ناگواری بینجامد. آینده آسیا در گرو اتحاد کشورهای آسیای میانه و آسیای غربی است، اعم از آنهایی که مسلمان هستند یا نیستند... تاگور بی‌انصافی دیگری نیز در حق مسلمانان هند روا داشته است... تنها هدف وی تأمین سیطره کامل بر سرنوشت اقلیت‌های هند و حفظ حضور سرنیزه‌های بریتانیا در جهت حمایت از خود است. این است منظور وی از آزادی.^{۴۵}

مکاتبات آرام، اقبال و نریمان با این حادثه همزمان است؛ سفر تاگور به ایران در اردیبهشت ۱۳۱۱ بود و مکاتبات فوق در خرداد- تیر همین سال صورت گرفت. یک طرف این مکاتبات، علامه محمد اقبال لاهوری، را به خوبی می‌شناسیم. با گشتاسب نریمان، که ناخواسته به طرف سوم این مکاتبات بدل شده، آشنا شدیم. اکنون ضرور است با غلامعباس آرام نیز آشنا شویم:

دکتر فریدون آدمیت، به عنوان یک عضو قدیمی وزارت خارجه، پیشینه غلامعباس آرام را چنین بیان می‌دارد:

عباس آرام اصلاً یزدی بود. پدرش در جریان کشتار بهایی‌ها کشته شد؛ همان جریانی که طی آن میرزا رضا قناد، پدر بزرگ هویدا، فرار کرد و به فلسطین نزد عباس افندی رفت. مادرش نیز مرده بود و آرام یتیم بزرگ شد. مدتی مستخدم قشون انگلیس در کرمان بود و چکمه‌های سرپرسی کاکس را تمیز می‌کرد. مدتی در بیمارستان انگلیسیها نوظفچی بود. سپس به هند رفت و وارد سفارت ایران شد و بتدریج رشد کرد.^{۴۶}

اسناد موجود این ادعا را تأیید می‌کند:

پدر عباس آرام، ملا علی‌رضا پسر استاد احمد عصار، در شب پنجشنبه ۵ ذیحجه ۱۳۲۱ق. در یزد کشته شد.^{۴۷}

۴۵. نامه محمد اقبال به غلامعباس آرام، ۲۷ ژوئن ۱۹۳۲، مرکز اسناد موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، شماره ۱/۲-۲۹-۳۴۵-آ.

۴۶. گفتگوی نگارنده با دکتر فریدون آدمیت، یکشنبه ۱۱/۸/۱۳۷۴.

۴۷. مرکز اسناد موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، شماره ۲-۱۶-۳-۳۴۵-آ.

آرام توسط مادر بزرگ و خاله‌اش، با فقر و «محروریت‌های یتیمی»^{۴۸} بزرگ شد. تحصیلات جدی او در یک «مدرسه انگلیسی در شهر یزد»^{۴۹} آغاز شد. سرانجام به بمبئی رفت و پس از چند سال اقامت در ایران شهر عازم کلکته شد و در کالج لامارتی به تحصیل پرداخت. پس از اتمام دوره فوق، در تجارتخانه اصفهانی کلکته به عنوان منشی به کار پرداخت و همزمان توسط معزالدوله نبوی، سرکنسول ایران، به عنوان ماشین‌نویس در سرکنسولگری ایران استخدام شد و دوره دانشگاه کلکته را نیز به پایان رسانید. در این زمان، سرکنسولگری ایران به دهلی انتقال یافت. آرام تا بدان حد در این دستگاه مقرب بود که افتخار به اهتزاز درآوردن پرچم ایران در این شهر، برای نخستین بار، نصیب او شد.^{۵۱}

←

در سال ۱۳۲۰ق. جلال‌الدوله، پسر ظل‌السلطان، حاکم یزد شد و سال بعد در این شهر واقعه مشکوکی رخ داد که منجر به قتل تعدادی از بهائیان و مسلمانان شد. فاضل مازندرانی می‌نویسد: قریب چهار ماه نیران فساد مشتعل بود و هشتاد تن به اشد عذاب مقتول و چهل تن متواری و هلاک گردیدند یا به دست ظالمان افتاده مقتول گشتند. و تقریباً یکصد و بیست خانمان تاراج شدند و جلال‌الدوله به حکم مظفرالدین شاه معزول شده به طهران رفت و متظلمان و طلبکاران بر وی جوشیدند و صدارت با شاهزاده عین‌الدوله بود و حسینقلی خان نظام‌السلطنه مساعدت در این اقدامات کرد. (تاریخ ظهورالحق، ج ۸، ق اول، ص ۱۷۳) در شناسنامه آرام، تاریخ تولد او ۱۲۸۲ش. ذکر شده که برابر است با ۱۳۲۱ق. قتل پدر آرام در این سال رخ داده، ولی دستنوشته‌های خاطره‌گونه آرام نشان می‌دهد که وی تصویری مبهم از پدر به یاد داشته. برای نمونه، می‌نویسد: [رفت و آمد من از مکتب‌خانه تا] خانه ما در محله فهادان، با در نظر گرفتن زندگی بسیار محقری که ما داشتیم، بسیار دشوار بود... در همین موقع بود که ظهرها پدرم را در دک‌اش می‌دیدم. ولی چیزی که نیک به خاطر دارم این است که هم در این ایام که پدرم در یزد بود و این دک‌ه را داشت من در خانه مادربزرگم زندگی می‌کردم و او از من توجه می‌کرد. شاید علت آن بود که پدرم زنی دیگر گرفته بود و نمی‌خواستند که من در خانه آنها باشم. (دستنوشته آرام، مرکز اسناد موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۲-۱-۳۴۵-آ) این نوشته نشان می‌دهد که آرام در زمان قتل پدر حداقل ۵-۶ ساله بود و بنابراین تولد وی پیش از زمان مندرج در شناسنامه‌اش، که همزمان با قتل پدر اوست، می‌باشد.

۴۸. دستنوشته آرام، همانجا، شماره ۲۰-۱-۳۴۵-آ.

۴۹. دستنوشته آرام، همانجا، شماره ۲۱-۱-۳۴۵-آ.

۵۰. دستنوشته آرام، همانجا، شماره ۱-۱۹-۳۴۵-آ.

۵۱. دستنوشته آرام، همانجا، شماره‌های ۱۰، ۱۴-۱-۳۴۵-آ.

شناسنامه ایرانی آرام در ۲۶ بهمن ۱۳۰۸ ش. در کنسولگری ایران در دهلی صادر شده.^{۵۲} این امر نشان می‌دهد که آرام ۳۰ ساله پیش از آن با مدارک غیر ایرانی زندگی می‌کرده و با همین مدارک راهی هند شده است.

آرام از اول فروردین ۱۳۰۲ ش. به عنوان مترجم زبان انگلیسی در سرکنسولگری ایران در دهلی آغاز کار می‌کند، شش سال بعد شناسنامه ایرانی دریافت می‌نماید و پس از ۱۲ سال اقامت در هند، در اردیبهشت ۱۳۱۴، به دعوت وزیر امور خارجه وقت به تهران می‌رود و به عنوان مترجم زبان انگلیسی در وزارت امور خارجه شاغل می‌شود. هیئت وزرا در جلسه مورخ ۵ آبان ۱۳۱۴ مصوبه‌ای می‌گذرانند که، به شهادت دکتر کریم هدایت رئیس سابق صحیه کل ارتش، گویا غلامعباس آرام از سال ۱۲۹۴، یعنی از ۱۲ سالگی، وارد خدمت دولت شده و در مریضخانه ژاندارمری اشتغال داشته است. بدینسان، پیشینه استخدامی مفصلی برای آرام ساخته می‌شود و وی مشمول ماده ۶۶ قانون استخدام کشوری می‌گردد.

از اول بهمن ماه ۱۳۱۴، آرام به استخدام رسمی وزارت امور خارجه ایران درمی‌آید و با رتبه ۲ به عضویت اداره اطلاعات این وزارتخانه منصوب می‌شود. پنج ماه بعد، به رتبه سه ارتقاء می‌یابد و در ۲۳ دیماه ۱۳۱۵ به عنوان آتاشه سفارت ایران راهی لندن می‌شود. در مهرماه ۱۳۱۷ با رتبه چهار نایب سوم سفارت ایران در لندن است. مدتی بعد به ایران باز می‌گردد و در ۲۲ بهمن ۱۳۲۱، با رتبه پنج، به عنوان کارمند اداره اطلاعات در وزارت امور خارجه در تهران شاغل می‌شود. او درست یک سال بعد کارمند مقدم اداره سوم سیاسی است. در دیماه ۱۳۲۳ به عنوان دبیر اول سفارت ایران در سویس منصوب می‌گردد. در شهریور ۱۳۲۴ دبیر اول سفارت ایران در واشنگتن و در شهریور ۱۳۲۸ رایزن این سفارتخانه می‌شود.

از سال ۱۳۳۰ آرام را در تهران می‌یابیم: در مردادماه این سال بازرسی وزارتی است و در شهریور ماه رئیس اداره چهارم سیاسی. مدتی بعد، شاید به دلیل شناخت دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر وقت از او، کنار گذارده می‌شود ولی در ۲۱ مهرماه ۱۳۳۱ به دستور مصدق <به خدمت دعوت و در پستی که متصدی بوده است> منصوب می‌گردد. دکتر مصدق در اقدامی نامتعارف رونوشت این حکم را برای حسین علاء، وزیر دربار، ارسال داشته است. این بیانگر آن است که قاعدتاً شاه یا علاء اعاده آرام را خواسته‌اند. مدت کوتاهی بعد، آرام رایزن سفارت ایران در بغداد و در اسفند ماه ۱۳۳۱ سرکنسول

است. او در ۸ مرداد ۱۳۳۲ رایزن سفارت ایران در واشنگتن می‌شود و در آبان همان سال با حفظ سمت قبلی وزیر مختار ایران در واشنگتن.^{۵۳}

بیش از این به جزییات نمی‌پردازیم: آرام در تیرماه ۱۳۳۵ مدیرکل سیاسی وزارت امور خارجه شد. از بهمن ۱۳۳۶ او را سفیر ایران در ژاپن می‌یابیم و در مردادماه ۱۳۳۸ تا شهریور ۱۳۳۹ وزیر امور خارجه در دولت منوچهر اقبال. در مهر ۱۳۳۹ سفیر ایران در عراق است و سرانجام، از فروردین ۱۳۴۱ تا ۲۰ دیماه ۱۳۴۵، در دولت‌های علی امینی، اسدالله علم، حسنعلی منصور و امیر عباس هویدا، وزیر امور خارجه ایران! آرام از دیماه ۱۳۴۶ تا مرداد ۱۳۴۸ سفیر ایران در لندن، از فروردین ۱۳۵۱ تا اردیبهشت ۱۳۵۴ سفیر ایران در چین و از بهمن ۱۳۵۵ تا بهمن ۱۳۵۷ سناتور انتصابی است.^{۵۴}

تمامی این پیشینه نشانگر حمایت‌های پشت پرده نیرومند از غلامعباس آرام است؛ کسی که از مستخدمی قشون انگلیس در کرمان به وزارت امور خارجه ایران رسید و بیش از ده سال در مقام هدایت دیپلماسی ایران جای داشت!

رابطه غلامعباس آرام با اقبال لاهوری چگونه شکل گرفت؟

مکاتبات اقبال و آرام به سال ۱۳۱۱ش. تعلق دارد. در این زمان قریب به ۱۰ سال از اشتغال آرام در کنسولگری ایران در دهلی می‌گذرد؛ آرام ۳۰-۳۵ ساله و اقبال بیش از ۵۵ ساله است. عشق اقبال به ایران روشن است. محتمل است که اقبال در سرزدن‌هایش به کنسولگری ایران در دهلی یا در مجامعی که نمایندگان ایران حضور داشته‌اند با غلامعباس آرام آشنا شده و آرام بتدریج در جهت جلب علاقه و اعتماد او کوشیده است. مکاتبات موجود نشان می‌دهد که اقبال به آرام اعتماد داشته و او را جوانی ایرانی و علاقمند به اسلام می‌شناخته است. آرام، که به اسلام و آینده دنیای اسلام علاقمند نبود، از این تظاهر و تداوم این رابطه چه می‌خواست؟

بیشتر به تفصیل گفتیم که در این دوران گروهی از ایرانیان سخت در کار پردازش باستان‌گرایی (آرکائیسیم) ایرانی و تبدیل آن به ایدئولوژی حکومت نوخاسته پهلوی بودند؛ گروه تقی‌زاده در برلین، محفل محمدعلی فروغی در تهران، برکشیدگانی چون ابراهیم پورداوود و ذبیح بهروز و سعید نفیسی و غیره و غیره.

۵۳. همانجا، شماره‌های ۱-۳۲-۳۴۵-آ تا ۲۳-۳۲-۳۴۵-آ.

۵۴. همانجا، ۱۸-۱-۳۴۵=آ.

اقبال در نامه مورخ ۵ ژوئیه ۱۹۳۲ به فعالیت گروه تقی‌زاده در برلین اشاره می‌کند و می‌نویسد:

دستیارم یک متن فارسی از نشریه *ایران‌شهر* یا *کسری* برایم آورد. نویسنده مقاله یک نفر ایرانی بود که عقیده داشت ایران به زور به اسلام گروید... این آقایان ایرانی یا کاملاً نسبت به تاریخ کشور خود جاهل‌اند یا بازیچه دست سیاست‌بازان و تبلیغاتچی‌های اروپایی هستند که تنها هدفشان این است که کشورهای مسلمان احساس همدلی نسبت به یکدیگر را از دست بدهند.^{۵۵}

ظاهراً آرام در نامه بعدی خود در صدد اصلاح این نگرش اقبال برمی‌آید و اقبال در پاسخ حسن ظن خویش را به تقی‌زاده ابراز می‌دارد و می‌افزاید: «ممکن است من نیز مانند سایر مسلمانان هند اطلاعات نادرستی دریافت کرده باشم.»^{۵۶}

این پاسخ نشانگر اعتماد بی حد و حصر اقبال است به هر چه رنگ اسلامی و ایرانی بر خود دارد و بیانگر اعتماد او به آرام؛ جوانی که دوستی خود با اقبال را با ابراز ارادت به عرفان اسلامی، عشق اقبال، آغاز کرده بود!^{۵۷}

اقبال از دنیای اسلام تصویری کلی داشت. تعلق به یک کشور اسلامی - بویژه ایران که محبوب اقبال بود، آن را با شعر حافظ می‌شناخت، هیچگاه قدم به خاک آن نگذاشته و با مردم آن نیامیخته بود - عاملی مهم برای جلب علاقه و اعتماد اقبال به شمار می‌رفت. از این زاویه نگرش عام و فاقد تفکیک درونی، اقبال حتی سلاطین نامدار دنیای اسلام را می‌ستود؛ بر آرامگاه بابر، بنیانگذار حکومت تیموری هند، سرشک می‌ریخت، غم تهاجم فرنگ را با او نجوا می‌کرد و بازگشتش را آرزو می‌نمود:

بیا که ساز فرنگ از نوا برافتاده است
 درون پرده او نغمه نیست، فریاد است
 درفش ملت عثمانیان دوباره بلند
 چه گویمت که به تیموریان چه افتاده است.
 خوشا نصیب که خاک تو آرמיד اینجا
 که این زمین ز طلسم فرنگ آزاد است.^{۵۸}

۵۵. نامه اقبال به آرام، ۵ ژوئیه ۱۹۳۲، همانجا.

۵۶. نامه اقبال به آرام، ۱۳ ژوئیه ۱۹۳۲، همانجا.

۵۷. بنگرید به نامه‌های ۲۰ و ۲۷ ژوئن ۱۹۳۲ اقبال به آرام، همانجا.

۵۸. احمد سروش، *کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری*، تهران: سنایی، ۱۳۴۳، ص ۴۲۱.

این شیفتگی به تمامی مظاهر دنیای اسلام مختص به گذشتگان نبود؛ معاصران نیز در نزد اقبال از همین منزلت برخوردار بودند. از اینروست که نادر شاه درانی را می‌ستود و در مرگش نوحه می‌سرود. او امید داشت که حکمرانان دنیای اسلام پیام او را درک کنند.

نادر آن دانای رمز اتحاد
با مسلمان داد پیغام و داد
مرد ابدالی وجودش آیتی
داد افغان را اساس ملتی.^{۵۹}

معیار اقبال اقتدار اسلامی، در مقابله با استعمار غرب، بود. تا زمانی که حکمرانان دنیای اسلام پیوند خود را با غرب نشان نمی‌دادند از مهر اقبال برخوردار بودند. او در سال ۱۹۲۲ گمان می‌برد که اقدامات ترکان جوان در جهت احیای اقتدار اسلامی است، لذا <درفش ملت عثمانیان> را <دوباره بلند> می‌دید و برای مصطفی کمال، به نقل از نظیری نیشابوری، چنین آرزوی توفیق می‌نمود:

هر کجا راه دهد اسپ بر آن تاز که ما
بارها مات در این عرصه به تدبیر شدیم.^{۶۰}

در این دوران، اقبال همین نگاه را به رضا خان نیز داشت:

آنچه بر تقدیر مشرق قادر است
عزم و حزم پهلوی و نادر است.^{۶۱}

امید اقبال دیری نپایید. اکنون، نگاه او به ترکان نومیدانه است:

مصطفی کو از تجدد می‌سرود
گفت نقش کهنه را باید زدود
ترک را آهنک نو در چنگ نیست
تازه‌اش جز کهنه افرنگ نیست
سینه او را دمی دیگر نبود
در ضمیرش عالمی دیگر نبود

۵۹. همان مأخذ، ص ۳۶۶.

۶۰. همان مأخذ، ص ۲۴۱.

۶۱. همان مأخذ، ص ۳۷۰.

لاجرم با عالم موجود ساخت
مثل موم از ساز این عالم گداخت.^{۶۲}

ولی اقبال هنوز به ایران امید دارد. نگاه او اسفمندانه و اندرزگونه است؛ ایرانیان را از امید به احیای مرده ریگ <یزدجرد>، و غفلت از رستاخیزی که <مرد صحرائی> از <ریگزار> عرب پدید آورد و روحی تازه در کالبدی <بی فروغ> انگیخت، برحذر می‌دارد و این کوردلی بر <احسان عرب> را از <آتش فرنگ> می‌خواند:

پیری ایران زمان یزدجرد
چهره او بی فروغ از خون سرد
دین و آیین و نظام او کهن
شید و تار صبح و شام او کهن
موج می‌در شیشه تاکش نبود
یک شرر در توده خاکش نبود
تا ز صحرائی رسیدش محشری
آنکه داد او را حیات دیگری
این چنین حشر از عنایات خداست
پارس باقی، رومه الکبری کجاست؟
آنکه رفت از پیکر او جان پاک
بی قیامت بر نمی‌آید ز خاک
مرد صحرائی به ایران جان دمید
باز سوی ریگزار خود رمید
کهنه را از لوح ما بسترد و رفت
برگ و ساز عصر نو آورد و رفت
آه، احسان عرب نشناختند
از تش افرنگیان بگداختند.^{۶۳}

چنین است که اقبال به "ایرانی" اعتماد می‌کند، راز دل خود را با او می‌گوید، نزد او از "طرح‌های شیطانی" مطبوعات هند شکوه می‌کند، بر تاگور به عنوان مدافع حضور سرنیزه‌های بریتانیا در هند می‌تازد، نامه "کاملا محرمانه" خود را برای او می‌فرستد، با

۶۲ همان مأخذ، صص ۳۰۶-۳۰۷.

۶۳ همان مأخذ، ص ۳۶۷.

همدلی متظاهرانه‌اش خام می‌شود، استدلال او را در دفاع از یک "ایرانی" دیگر به سرعت می‌پذیرد و از کم‌اطلاعی خود و همه مسلمانان هند پوزش می‌خواهد، و سرانجام نامه "محرمانه" دوستی که اقبال را "محرّم" خود دانسته بود، برای روشن کردن ذهن "ایرانی" و آشنا کردن او با خطراتی که در کمینش است، برای او می‌فرستد؛ چه کسی محرم‌تر از "ایرانی" به رازی که مربوط به سرنوشت اوست!

نریمان در ۴ آوریل ۱۹۳۳ م، ۹ ماه پس از ارسال نامه فوق به اقبال، در ۶۰ سالگی درگذشت؛ در حالیکه هنوز برای ادامه زندگی جوان و در اوج شکوفایی علمی و شہامت مدنی بود.